



بررسی شاخص های بنیادگرایی مسیحی در آمریکا (بر مبنای اندیشه های لئو اشتراوس)

احمد عزیزخانی*

چکیده

دوام و ثبات پدیده های سیاسی - اجتماعی پیوند عمیقی با مبانی نظری دارد که شالوده آن پدیده ها را پی ریزی کرده است. شناخت مبانی نظری یک پدیده، آن را نظام مند، پیش بینی پذیر و قابل برنامه ریزی می کند. به همین دلیل برای تبیین صحیح پدیده های سیاسی - اجتماعی، باید از سطح ابژه عبور کرد و به لایه های زیرین آن یعنی سوژه رسید و این گونه پدیده مورد نظر را واکاوی کرد. بر اساس منطق فوق شاخص های بنیادگرایی مسیحی در آمریکا را باید قبل از هر چیز به لحاظ مفهومی ریشه یابی کرد. به نظر نگارنده بهترین چارچوب مفهومی برای بحث فوق را می توان در آرای لئو اشتراوس یافت. تحقیق پیش رو بر آن است که شاخص های بنیادگرایی مسیحی را تحت عناوین اعتقاد به آخرالزمان زودرس، ادعای کشف حقیقت مطلق و هزاره باوری در چارچوب مفاهیمی چون مطلق گرایی، تمایز بین خیر و شر، جهان گرایی و تبعیت سیاست از اخلاق که منبعث از اندیشه های لئو اشتراوس است می توان بررسی کرد.

کلید واژه ها: بنیادگرایی، بنیادگرایی مسیحی، آمریکا، لئو اشتراوس

* دانش آموخته کارشناسی ارشد علوم سیاسی

مقدمه

بنیادگرایی جنبشی مذهبی است که بازگشت به اصول و بنیادها را مفروض گرفته و به‌طور عمده خواستار عبور از مدرنیسم و بازگشت به سنت است. بنیادگرایی در واقع پاسخی به بحران‌های موجود جامعه است؛ به همین جهت میزان و شدت بنیادگرایی در طیف گسترده‌ای قابل بررسی است که در سمت رقیق آن توسلات روحانی و معنوی و در سوی غلیظ آن خشونت انقلابی را می‌توان یافت. به هر میزان که بحران‌های اجتماعی و سیاسی گسترده‌تر باشد، پاسخ بنیادگرایان انقلابی تر خواهد بود.

از آن جهت که بنیادگرایی جنبشی مذهبی-سیاسی است، شاخه‌های آن را در تمامی ادیان بزرگ می‌توان یافت. بنیادگرایی یهودی، بنیادگرایی مسیحی، بنیادگرایی اسلامی و بنیادگرایی بودایی شاخه‌های تنومند درخت بنیادگرایی هستند که همگی از آبشخور بازگشت به بنیادها مشروب می‌شوند. در میان انواع بنیادگرایی، بنیادگرایی مسیحی به جهت در دست داشتن قدرت جهانی از اهمیت بسزایی برخوردار است. این در حالی است که بنیادگرایان مسیحی به علت در دست داشتن قدرت نظامی، اقتصادی، سیاسی و به خصوص رسانه‌ای، همواره خود را از برجسب بنیادگرایی میرا دانسته و تنها مخالفان خود را بنیادگرا می‌دانند. به همین دلیل مطالعات زیادی پیرامون بنیادگرایی مسیحی شکل نگرفته است. از این منظر بررسی بنیادگرایی مسیحی اهمیت زیادی می‌یابد که طبیعتاً گام اول جهت بررسی هر پدیده‌ای و از جمله بنیادگرایی مسیحی، شناسایی شاخص‌های آن است.

شاخص‌های بنیادگرایی مسیحی را در مواردی چون اعتقاد به آخرالزمان زودرس، جنگ مقدس آرماگدون، ظهور حضرت مسیح و تشکیل حکومت جهانی و ادعای کشف حقیقت مطلق می‌توان احصاء کرد. اما جهت بررسی عمیق و موشکافانه شاخص‌های بنیادگرایی مسیحی، نیازمند یک چارچوب مفهومی هستیم که به نظر نگارنده، مفاهیم موجود در اندیشه اشتراوس همچون مطلق‌گرایی، جهان‌گرایی، تبعیت سیاست از اخلاق و تمایز بین خیر و شر، جهت تبیین موضوع پیش رو، مفید فایده خواهد بود.

هسته اصلی اندیشه‌های بنیادگرایی مسیحی، نبرد میان نیروهای خیر و شر بوده که مبتنی بر اندیشه‌ای مطلق‌گراست. مبنای اعتقادی این مکتب، ظهور حضرت مسیح است و وقوع این مهم نیاز به زمینه‌هایی دارد که از مهم‌ترین آنها جنگ مقدس آرماگدون است و در اثنای این جنگ بزرگ، حضرت مسیح ظهور پیدا خواهد کرد و حکومت جهانی خود را تشکیل خواهد داد. چنانکه مشاهده می‌شود عناصری چون مطلق‌گرایی، جهان‌گرایی، و تمایز بین خیر و شر، فصل مشترک اندیشه‌های بنیادگرایی مسیحی با لئواشترائوس است. تحقیق پیش رو در صدد تبیین شاخص‌های بنیادگرایی مسیحی در قالب مفاهیم اندیشه‌های اشتراوس است که ضمن بررسی مفاهیم چهارگانه موجود در اندیشه اشتراوس، به معرفی شاخص‌های بنیادگرایی مسیحی خواهد پرداخت.

۱- چارچوب مفهومی بنیادگرایی مسیحی بر مبنای اندیشه‌های اشتراوس

نظام فکری اشتراوس از عناصر متعددی تشکیل شده که نشأت گرفته از فلسفه سیاسی یونان باستان و فلسفه سیاسی اسلامی است. این عناصر که در تضاد با نظام فکری اندیشمندان مدرن است شامل مواردی چون جهان‌گرایی، مطلق‌گرایی، تمایز بین خیر و شر و تابعیت سیاست از اخلاق می‌شود.

دغدغه فکری اشتراوس بحران موجود در غرب است که وی آن را نتیجه تفکرات مدرن می‌داند. او با رویکردی جدی به فلسفه سیاسی کلاسیک، نظریه‌های دولت جدید را به چالش کشیده است. اشتراوس دلیل چنین رویکردی را یافتن پاسخی برای مسئله بحران دامن‌گیر غرب می‌داند. بحرانی که حاصل عدم اعتقاد مغرب زمین به خویشتن و به هدف‌ها و به برتری مغرب زمین است (اشتراوس و کراسبی، ۱۳۷۳، ۲).

از طرفی بنیادگرایی مسیحی با مبانی همچون مطلق‌گرایی، جزم‌اندیشی، اخلاق‌گرایی و جهان‌گرایی در تقابل با مدرنیسم قرار می‌گیرد. از نگاه بنیادگرایان مسیحی آموزه‌های مدرنیسم، تعلیمات دینی مسیحیت را به چالش کشیده است. نظریه داروین تئوری پیدایش مسیحیت را سست کرده و نظریات هرمنوتیکی، باب تفاسیر گوناگون و گاه انتقادی را به کتاب مقدس مفتوح کرده است. طبیعی است که وجود دشمن مشترک (مدرنیسم) و همچنین عقاید مشترک، زمینه لازم را جهت تقریب میان بنیادگرایی مسیحی و اندیشه‌های اشتراوس فراهم می‌کند و مبانی فکری اشتراوس می‌تواند فصل مشترک عقاید نومحافظه‌کاران و بنیادگرایان گردد.

بر این اساس بررسی شاخص‌های بنیادگرایی مسیحی در آمریکا، در چارچوب تفکر اشتراوس معقول به نظر می‌رسد؛ زیرا عناصری چون مطلق‌گرایی، جهان‌گرایی، تمایز میان خیر و شر و اعتقاد به تبعیت سیاست از اخلاق در هر دو نظام فکری (بنیادگرایان مسیحی و لئو اشتراوس) مشترک است. تفکرات اشتراوس با مبانی فوق یک چارچوب تئوریک جهت مبحث پیش رو فراهم کرده است که در ادامه به تفکیک، به بررسی هر کدام از آنها خواهیم پرداخت.

۱-۱- مطلق‌گرایی

یکی از وجوه اشتراک آموزه‌های بنیادگرایان مسیحی با اندیشه‌های لئو اشتراوس، باور به وجود حقیقت مطلق است. این در حالی است که نسبی‌گرایی به عنوان باوری پذیرفته شده، ده‌ها سال فضای فکری مغرب زمین را متوجه خود ساخته است. از نگاه اندیشمندان مدرن، مطلق‌گرایی آموزه‌ای متعلق به قرون وسطی است که مخالف روح مدرنیسم و پرورش‌دهنده حکومت‌های توتالیتر است. اما اشتراوس به شدت با این مسئله مخالفت می‌کند. به نظر اشتراوس نسبی‌گرایی در نهایت دچار تناقض می‌شود زیرا ابزار اصلی آن تحمل و تساهل است. تساهل یا عدم تساهل را

نمی‌پذیرد که در آن صورت معیاری مطلق را وارد مقوله نسبی‌گرایی می‌کند و یا عدم تساهل را می‌پذیرد که در این صورت خود را نقض می‌کند و دچار تعارض می‌شود (بشیریه، ۱۳۷۸، ۲۵۹).

به اعتقاد اشتراوس نسبی‌گرایی بستری برای ظهور و بروز حقیقت فراهم می‌کند. در حقیقت جهان گسیخته و عقاید گوناگون و نسبی، ما را به سوی حقیقت مطلق رهنمون می‌شود. نسبیت متضمن تضاد است و همین تضاد و تکثر حاصل از آن، ما را به سمت وحدت و در نهایت، به کشف عقیده واحد و مطلق سوق می‌دهد. به عنوان مثال رژیم‌های سیاسی مختلف و عملکردهای گوناگون و گاه متضاد آنان، ما را به این فکر می‌برد که کدام‌یک از آن‌ها بهتراند و این گونه حقیقت مطلق را باید از دل عقاید مختلف بیرون کشید (همان، ۲۵۸).

چنان‌که گفته شد مدرنیسم، مطلق‌گرایی را سرمنشأ ایجاد حکومت‌های توتالیتر می‌داند اما اشتراوس عقیده‌ای کاملاً متفاوت دارد. به اعتقاد وی نسبی‌گرایی اخلاقی که ثمره روشنفکری در قرون ۱۷ و ۱۸ است، نقش اساسی در شکل‌گیری رژیم‌های توتالیتر و تمامیت‌خواه از آلمان نازی گرفته تا شوروی کمونیست داشته است. نسبی‌گرایی به این نتیجه ضروری منجر می‌شود که نظریه یکسانی اخلاقی و برابری اخلاقی سیستم‌های سیاسی مطرح گردد و از این رهگذر تفاوت چندانی میان حکومت‌های توتالیتر و حکومت‌های دموکرات نیست. بنابراین حکومت‌های توتالیتر زائیده تفکر نسبی‌گرایی است (دهشیر، ۱۳۸۴، ۲۶).

اعتقاد به حقیقت مطلق مقوله‌ای است که پیروان اشتراوس را به بنیادگرایان مذهبی نزدیک می‌کند. چنان‌که چارلز کیمبال نشان می‌دهد ادعای کشف حقیقت مطلق از ویژگی‌های جدایی‌ناپذیر بنیادگرایان مذهبی است. بنیادگرایان مذهبی تنها خود را در صراط مستقیم دانسته و دیگران را در سبیل شیطان می‌دانند. آنان تمام حقیقت را در دستان خود می‌بینند و سعادت را در انحصار عمل به تعالیم خویش می‌دانند (Kimball, 2008, 81-110).

بنیادگرایان مذهبی تعالیم دینی خود را خدشه‌ناپذیر و عین حقیقت می‌دانند. از این منظر دیدگاه اشتراوس به شدت به بنیادگرایی مذهبی نزدیک می‌شود. وی به حقیقتی کلی و واحد معتقد است که فلسفه، استعداد حصول به آن را دارد. از نگاه اشتراوس کار فلسفه مشاهده اصول تغییرناپذیری است که در نهاد انسان و اشیاء تعبیه شده است. فلسفه چارچوبی را جستجو می‌کند که در همه تحولات معرفت بشری پابرجا می‌ماند و به تبع آن هدف نهایی فلسفه سیاسی، کشف نظم سیاسی حقیقی و ثابت است (بشیریه، ۲۵۳).

اعتقاد به کشف حقیقت مطلق، ادبیات و عملکرد نومحافظه‌کاران متأثر از اشتراوس و همچنین بنیادگرایان را تحت تأثیر قرار داده است. هنگامی که دیوید کورن خبرنگار از ریچارد پرل پرسید: چه مواردی دال بر این‌که صدام حسین برای آمریکا تهدیدی فوری است، وجود دارد؟ در جواب چنین شنید: «حرفم را باور کنید.» (لوران، ۱۳۸۲، ۱۰۴). گویی وی با اتصال به نیروهای ماورایی حقیقتی را کشف کرده است که نیازی به استدلال و برهان ندارد و در ضمن دیگران نیز از کشف آن محرومند. چنین طرز فکری را در رهبران بنیادگرایی مسیحی به

خصوص جریان صهیونیسم مسیحی نیز می‌توان یافت. هال لیندزی، از رهبران صهیونیسم مسیحی، ضمن ادعای دست یافتن به حقیقتی مطلق و خدشه‌ناپذیر و بدون ارائه دلیل و برهان، آینده جهان را پیش‌بینی می‌کند. وی تحقق برخی پیشگویی‌های کتاب مقدس را در طول هفت سال، می‌سّر می‌داند که این هفت سال پس از تشکیل دولت یهود در فلسطین شروع خواهد شد. بر اساس اعتقاد لیندزی تحقق پیشگویی‌ها و طی مراحل هفت‌گانه، به معنای پایان جهان و یا همان وقوع آخرالزمان است (Lindsey, 1970, 42-43).

لیندزی در حوزه مسایل دینی به مانند ریچارد پرل در حوزه سیاست، از واقعیاتی صحبت می‌کند که نیازی به اثبات آنها ندارد و مخاطبین تنها باید به آنها اعتماد کنند! و این معنای دست یافتن به حقیقتی مطلق است.

۲-۱- جهان گرایی

یکی دیگر از عناصر مشترک اندیشه اشتراوس و بنیادگرایان مسیحی آمریکایی، باور به اندیشه جهان‌گرایی است. حکومت مطلوب اشتراوس حکومتی جهانی است که می‌تواند ارزش‌های لیبرالی را جهانی کند و حکومت کمال مطلوب وی را تحقق بخشد.

از دیدگاه اشتراوس آموزش لیبرالی، درست نقطه مقابل فرهنگ توده‌ای قرار دارد و نردبانی است که به کمک آن می‌توان از دموکراسی توده‌ای به دموکراسی به معنای اصلی و اولیه‌اش رسید؛ یعنی به حکومت اشرافی که باز و گسترده می‌شود و به صورت حکومت اشرافی جهانی درمی‌آید. اشتراوس می‌گوید که انتظار تحقق چنین جامعه‌ای به شکل صد در صد ممکن نیست ولی دست‌کم باید به سمت تشکیل چنین جامعه‌ای گام برداشت و برداشتن چنین گام‌هایی از بالاترین وظایف دموکراسی لیبرالی است (اشتراوس و کراسپی، ۴۴).

توسعه ارزش‌های لیبرالی و جهان‌شمول کردن آنها به عنوان نقشه راه، از سوی نومحافظه‌کاران پذیرفته شد. از نظر نومحافظه‌کاران، آنچه در امپراتوری آمریکا اولویت دارد این است که آزادی‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جهان شمول گردد. اگر وجه تمایز امپراتوری یونان تلاش برای دموکراسی و امپراتوری روم تلاش برای حاکمیت قانون بود، ولی برای آمریکا هدف از شکل دادن امپراتوری، اشاعه مفاهیم آزادی‌طلبانه لیبرالیسم است. امپراتوری ایالات متحده در سایه شعار آزادی، مشروعیت بین‌المللی کسب می‌کند. شعاری که در جریان حملات آمریکا به افغانستان و عراق، به کرات شنیده شد (دهشیر، همشهری، ۸۰/۲/۲۰).

در باور محافظه‌کاران نو، جهان‌گرایی و تلاش برای نهادینه کردن ارزش‌های دموکراتیک یک فضیلت اخلاقی است. محافظه‌کاران این را وظیفه اخلاقی و تعهد اجتماعی آمریکا می‌دانند که می‌بایست در سراسر جهان حضور گسترده و همه‌گیر داشته باشد. به زعم آنان انزوگرایی در هر شکل آن مذموم و نکوهیده است و آمریکا تنها از طریق به عهده گرفتن مسئولیت جهانی و بین‌المللی می‌تواند تسهیل‌گر اشاعه آزادی‌ها و ارزش‌های

آمریکایی گردد (گوهری مقدم، ۱۳۸۶، ۵۵). پس از جنگ جهانی دوم برای رهبران آمریکا این اعتقاد به وجود آمد که مرزهای آن‌ها در تمامی قاره‌هاست و تعهدات آن‌ها فراتر از مرزهای داخلی است (دهشیار، ۱۳۸۶، ۲۰).

جهان‌گرایی و تمایل به تشکیل حکومت جهانی از مقوله‌هایی است که محافظه‌کاران سیاسی را به شدت به طیف محافظه‌کاران مذهبی (بنیادگرایان) نزدیک کرده است. آرمان تشکیل حکومت جهانی مسیح و تلاش در جهت تحقق آن از اصول اعتقادی تغییرناپذیر بنیادگرایان مسیحی است. اینان آمریکا را خانه قوم برگزیده و نوعی شیوه زندگی می‌دانند که خدا آن را ترجیح داده است. بنیادگرایان وظیفه آمریکا را تلاش در جهت جهانی کردن ارزش‌های انجیلی می‌دانند، حادثه‌ای که به رجعت مسیح در پایان جهان سرعت می‌بخشد (جوویور، ۱۳۸۱، ۳۰۴-۳۰۳). بنیادگرایان مسیحی بر این باورند که حضرت مسیح در آخرالزمان دوباره ظهور خواهد کرد و با پیروزی بر دشمنان خود، حکومت جهانی مسیح را به پایتختی اورشلیم (بیت المقدس) تشکیل خواهد داد. تشکیل حکومت جهانی مسیح به معنای جهانی شدن ارزش‌های دینی مسیحیت است. دینی که به عنوان نماد اعتقادی مردمان آمریکا شناخته می‌شود. بنابراین با جهانی شدن ارزش‌های دینی آمریکایی به وسیله دین مسیحیت و همچنین ارزش‌های سیاسی آمریکا در قالب نظام سیاسی لیبرال دموکراسی و در نهایت ارزش‌های اقتصادی این کشور در چارچوب مفاهیم لیبرالی و پروژه جهانی شدن اقتصاد، پازل امپراتوری آمریکا بر جهان در ابعاد سیاسی، فرهنگی و اقتصادی کامل خواهد شد و این اتفاق تنها در پناه یک چارچوب نظری ممکن خواهد بود که نظریات جهان‌گرایی لئو اشتراوس از یک طرف و همچنین آموزه‌های بنیادگرایی مسیحی در قالب مکتب صهیونیسم مسیحی از طرف دیگر مواد اولیه آن را فراهم کرده است.

۳-۱- تمایز بین خیر و شر

تمایز بین خیر و شر یکی دیگر از فصول مشترک اعتقادات بنیادگرایان مسیحی با اندیشه‌های اشتراوس است. این ویژگی که شاید بتوان از آن به عنوان مهم‌ترین و در عین حال مؤثرترین اصل اعتقادی بنیادگرایان مسیحی یاد کرد، همواره باعث بروز جنگ‌ها و کشمکش‌های خونینی شده است.

به نظر اشتراوس هر عمل سیاسی یا به قصد تغییر وضع موجود صورت می‌پذیرد و یا جهت حفظ آن انجام می‌شود. هرگاه تمایل به حفظ وضع موجود باشد منظور آن است که از تغییر در جهت بدتر شدن اوضاع ممانعت شود. هرگاه میل به تغییر باشد منظور آن است که تغییرات در جهت بهتر شدن پیش رود. پس تمام اعمال سیاسی توسط دو مفهوم بهتر و بدتر هدایت می‌شود اما درک بهتر و بدتر به درک مفهوم خیر و یا خوب وابسته است (اشتراوس، ۱۳۷۳، ۱).

اشتراوس با استدلال فوق‌غایت تمامی افعال سیاسی را به مفهوم خیر منتهی می‌داند. علاقه وی به فلسفه سیاسی کلاسیک، باعث شده است که وی بازگشت به مفهوم فضیلت را وجهه همت خویش قرار دهد و سیاست را بدون مفهوم فضیلت، نهاده‌ای بی‌معنا بداند. از این‌رو به طور طبیعی اعتقاد به فضیلت، باور به ردیلت را نیز به همراه دارد و این مسئله به معنای اعتقاد به تمایز میان خیر و شر است.

به اعتقاد اشتراوس فلسفه سیاسی راستین باید به دنبال بهترین نظام سیاسی موجود باشد. صفت خاص بهترین نظام نیز در نهایت از طبیعت دوگانه آدمی، ناشی می‌شود. یعنی از این واقعیت که انسان موجود بینابینی (موجودی بین دیوان و خدایان) است (همان، ۳۹). از این منظر طبیعت آدمی را باید در بیان دو مفهوم خیر (طبیعت خدایی) و شر (طبیعت شیطانی) دانست. انسان‌ها دسته‌ای در جبهه خیر قرار می‌گیرند و دسته‌ای در گروه شر.

اشتراوس با بازنگری فلسفه سیاسی کلاسیک، درمان دردهای مدرنیته را بازگشت به این نوع از فلسفه سیاسی می‌داند. به اعتقاد وی یکی از دلایل برتری فلسفه سیاسی کلاسیک، نسبت به فلسفه سیاسی مدرن، آگاهی فلسفه سیاسی کلاسیک نسبت به نهاد آدمی است. در نگاه متقدمان، نهاد آدمی دو جبهه دارد: هم صاحب فضیلت است و هم دارای ردیلت. اما فلسفه سیاسی مدرن فاقد این دوگانه‌بینی است و انسان را تک‌ساحتی می‌داند (بشیریه، ۲۵۷). اشتراوس ضمن انتقاد از فلسفه سیاسی مدرن پیرامون ارزش‌زدایی از واقعیت‌ها، معتقد بود که:

پدیده‌های سیاسی را بدون ارزیابی آنها به گونه‌ای که بینم عادلانه‌اند یا

غیرعادلانه، بدخواهانه‌اند یا خیرخواهانه، مخرب‌اند یا سازنده، نمی‌توان

نگریست و گفت که برای چه منظوری وجود دارند (اشتراوس و کراسپی، ۴۹).

از نظر وی دانشمند علم سیاست در بحثی چالش‌گرایانه درگیر می‌شود و درصدد است تا معانی خوبی و بدی را از یکدیگر باز شناسد و بفهمد که کدام عادلانه است و کدام غیرعادلانه. وی می‌خواهد توصیه‌هایی در مورد بهبود زندگی افراد مورد مطالعه به عمل آورد. بنابراین علم سیاست فارغ از ارزش‌گذاری ممکن نیست و ارزش‌گذاری نیز به مفاهیم خوب و بد و در نهایت خیر و شر منتهی می‌شود (همان).

در نهایت اشتراوس مدرنیته را با بحرانی مواجه می‌داند که حاصل تفکر انسان جدید غربی است. تفکری که دیگر نمی‌داند به دنبال چیست و باور ندارد که می‌تواند خوب و بد و یا درست و نادرست را تشخیص دهد (اشتراوس، فلسفه سیاسی چیست؟، ۱۳۷۳، ۱۳۷). تمایز بین ارزش و واقعیت و بررسی مسایل اجتماعی و سیاسی فارغ از مسایل ارزشی، انسان جدید غربی را با چنان چالشی مواجه کرده است که به سمت نیست‌انگاری پیش می‌رود و بهره‌ای از تحقیقات و پیشرفت‌های خود نمی‌برد. وی در این باره چنین می‌گوید:

علوم اجتماعی اثبات‌گرایانه، آزاد از ارزش و اخلاقاً بی‌طرف است یعنی در تخصص میان خوب و بد، صرف‌نظر از این‌که آنها چگونه فهمیده می‌شوند بی‌طرف می‌ماند. این بدان معناست که بستری که در تمام علوم اجتماعی مشترک است یعنی بستری که در آن پژوهش و استدلال‌ها جریان دارد، تنها از طریق رهاشدن از قضاوت نسبت به اخلاقیات یا تجرید از قضاوت‌های اخلاقی، امکان‌پذیر است. بی‌اعتنا بودن نسبت به اخلاق، شرط الزامی برای تحلیل علمی است ... عادت مشاهده پدیده‌های انسانی یا اجتماعی بدون اعمال قضاوت ارزشی، تأثیر زنگارآوری بر نظام ترجیحات آدمی می‌گذارد. به عنوان عالمان اجتماعی، هر چه جدیدتر باشیم در درون خود حالت بی‌تفاوتی کامل‌تری نسبت به اهداف ایجاد می‌کنیم یا به سوی بی‌هدفی پیش می‌رویم. وضعیتی که می‌توان آن را نیست‌گرایی خواند (همان، ۱۴-۱۵).

مجموعه اعتقادات اشتراوس پیرامون معرفت حقیقی جهان و همچنین ارزش‌گذاری واقعیت‌ها باعث ایجاد تصویری سیاه و سفید از دنیای پیرامون، در ذهن وی شده است. تصویری که رنگ خاکستری در آن جایی ندارد و انسان‌ها در چنین دنیایی یا شرورند و یا صاحب فضیلت. این تقسیم‌بندی اشتراوس در جریان بنیادگرایی مسیحی هم یافت می‌شود. محافظه‌کاران مذهبی و سیاسی نیاز داشتند که نیروهای مخالف خود را در جبهه نیروهای شیطانی قرار دهند و در نتیجه خودشان هم به عنوان سربازان خدا معرفی شوند و از این رهگذر نبردهای محافظه‌کاران آمریکایی، با واحدهای متخاصم مشروع جلوه کند و در نهایت هزینه‌های این نبرد به شدت کاهش یابد.

توجه به رویکرد فلسفی اشتراوس و همچنین بنیادگرایان مسیحی آمریکا درباره ماهیت خیر و یا شر، اعمال سیاسی بسیاری از اعمال و گفتار دولت‌مردان آمریکایی را تفسیر می‌کند. جورج دبلیو بوش پس از حملات یازده سپتامبر، کشورهای ایران، عراق و کره شمالی را محور شرارت دانست و ضرورت مبارزه با آن‌ها را از این مقدمه، نتیجه گرفت. وی همچنین جمله معروف خود را بارها تکرار کرد که هر که با ما نیست بر علیه ماست. در این زمان دموکراسی آمریکایی معادل خیر مطلق و اسلام بنیادگرا تهدیدی برای این خیر در نظر گرفته شد. طبیعی است که وقتی دو جبهه خیر و شر ترسیم شد، پدیده‌ای به نام جنگ سر بر می‌آورد و بنابراین میلیتاریسم گسترش می‌یابد (گوهری مقدم، ۶۴).

مارک یورگن‌مایر، استاد جامعه‌شناسی و مدیر مطالعات جهانی و بین‌المللی دانشگاه کالیفرنیا، نظریه‌ای بر پایه جنگ مذهبی و با عناصر نیروهای خیر و شر به این شرح دارد. وی معتقد است که تعصبات مذهبی و حس تهدید برای از دست دادن هویت اعتقادی مؤمنان

متعصب موجب می‌گردد تا این تفکر و روحیه در آنها ایجاد شود که فقط از طریق نبرد میان نیروهای خیر (الهی) و شر (شیطانی)، جنگ اجتناب‌ناپذیری در می‌گیرد و از این رهگذر آنها تبدیل به جنگ جویانی مقدس می‌شوند (محمدی، ۱۳۸۲، ۴۷).

بنیادگرایان مسیحی در چارچوب تئولوژی خود معتقد به نبردی عظیم در دوران آخرالزمان میان نیروهای خیر به رهبری حضرت مسیح و نیروهای شر به رهبری دجال هستند. نبردی خونین که سبب کشتاری عظیم شده و در نهایت با پیروزی نیروهای خیر و حاکمیت مسیح بر جهان به پایان می‌رسد. بنابراین تمایز میان خیر و شر، فصل مشترک دیگری از اعتقادات بنیادگرایان مسیحی و نئو اشتراوس است.

۴-۱- تبعیت سیاست از اخلاق

یکی از مباحثی که مورد توجه زیاد فیلسوفان سیاسی کلاسیک بوده، مبحث تابعیت سیاست از اخلاق است. از نگاه فیلسوفان سیاسی کلاسیک عدالت (به معنای تعهد اخلاقی و اجتماعی) (عنایت، ۱۳۷۹، ۵۰) جزء ملزومات تمامی اقشار جامعه از جمله حاکمان سیاسی است، به گونه‌ای که اداره جامعه بدون رعایت اصول اخلاقی امری ناممکن و حتی نامعقول است (افلاطون، ۱۳۶۸، ۹۳-۹۱).

توجه اشتراوس به فیلسوفان کلاسیک باعث شده تا وی در مقوله اخلاق‌گرایی نیز متأثر از آنها باشد و تابعیت اخلاق از سیاست را به عنوان یک اصل لایتغیر برای خود برگزیند. او به مانند فیلسوفان سیاسی کلاسیک، اجتماع سیاسی را بدون پشتوانه‌های اخلاق، منتهی به هرج و مرج می‌داند. وی در این زمینه چنین می‌گوید:

فرومایگی آن قدرها در بی‌اعتنایی به مقاصد بزرگ آشتی‌ناپذیر بشریت نیست، بلکه بیش‌تر در این است که فقط در غم رفاه شخصی و حیثیت شخصی خودمان باشیم، ولی اگر مجاز باشیم که تکالیف اخلاقی را به استناد ارزش‌های حیاتی رد کنیم؛ در آن صورت چه چیز جز هوا و هوسمان به ما اجازه می‌دهد که از شیوه زندگی کوتاه نظر عامی به اعتبار اعتقاد به ارزش‌های حیاتی دست بکشیم ... پس به نظر می‌رسد که یک مانع بیشتر در برابر آشوب کامل وجود ندارد. گزینش‌های من نسبت به امر هر چه باشد بر من است که به نحوی عقلانی عمل کنم، باید با خودم شرافتمندانه رفتار کنم (اشتراوس، فلسفه سیاسی چیست؟، ۶۸)

اشتراوس با استناد به نظرات ارسطو معتقد است که نه تنها سیاست، بلکه تکنولوژی هم اگر در زیر قید اخلاق نباشد، ناگزیر به فاجعه می‌انجامد. به نظر وی تکنولوژی بدون قید و بند، منجر به ایجاد یک استبداد و جباریت جهانی و پایداری می‌شود (همان، ۴۲). بنابراین قیود اخلاقی همواره باید در تمام عرصه‌های زندگی فردی و اجتماعی ساری و جاری باشد تا غایت اعمال انسانی حاصل آید.

به اعتقاد اشتراوس فلسفه سیاسی نوین با پیشگامی ماکیاولی، رابطه سیاست و اخلاق را واژگونه کرده و اخلاق را تابعی از سیاست دانست. ماکیاولی به عنوان پیشگام فلسفه سیاسی نوین، فضیلت را تنها به عنوان چیزی که از نظر سیاسی مفید است، تابع سیاست می‌دانست و این‌گونه اخلاق را در خدمت هدف آدمی قرار داد. اشتراوس این واقع‌گرایی را نه تنها کشف افق‌های جدید نمی‌داند، بلکه برعکس، معتقد است که افق‌ها در اثر این واقع‌گرایی تنگ شده‌اند و این واقع‌گرایی مشخص نمی‌کند که چه چیزی از اساس موجب تعالی واقعیت‌های ممکن انسانی می‌گردد (اشتراوس و کراسپی، ۲۰).

وی در نهایت نظریه ماکیاولی، پیرامون نحوه ارتباط اخلاق و سیاست را این‌گونه خلاصه می‌کند:

زندگی سیاسی واقعی تابع اخلاق نیست بلکه باید گفت اخلاق خارج از جامعه

سیاسی ممکن نیست و جامعه سیاسی پیش فرض اخلاق است. جامعه سیاسی

در محدوده اخلاق، نه می‌تواند شکل گیرد و نه می‌تواند پایدار بماند (اشتراوس،

فلسفه سیاسی چیست؟، ۱۴۵).

اشتراوس با نقد فلسفه سیاسی مدرن و تأکید بر تابعیت سیاست از اخلاق، فضایی را پیش‌روی بنیادگرایان مسیحی گشود که بر اساس آن سیاست دولت‌های مدرن باید تابع تعالیم اخلاقی مسیحیت قرار گیرد و راهکار برون رفت از معضلات دنیای مدرن، تنها در بازگشت به اصول اخلاقی انگاشته شود. البته ذکر این نکته بدین معنا نیست که اشتراوس سیاست را ملزم به تابعیت از اخلاق مسیحی می‌داند. وی نیز به مانند دیگر فیلسوفان کلاسیک همواره به دنبال ترویج اخلاق عمومی است و از ترویج نوع خاصی از اخلاق می‌پرهیزد. او همواره در تلاش است تا نظام اخلاقی جهان‌شمول را تبلیغ کند که بر اساس آن اصولی همچون عدالت در همه جا و همه زمان، فضیلت تلقی شود. اما بنیادگرایان مسیحی تابعیت سیاست از اخلاق را به معنای تابعیت سیاست از اخلاق مسیحی پذیرفتند.

جری فالولکه وی را سردمدار حرکت مسیحیت صهیونیست و بنیادگرای آمریکایی می‌داند با تشکیل جمعیت اکثریت اخلاقی سعی کرد تا ارزش‌های اخلاقی مسیحیان بنیادگرا را بر سیاستمداران آمریکایی تحمیل کند. فالول در این مسیر موفقیت‌هایی را نیز به دست آورد به گونه‌ای که ریگان به وی وعده داد تا منشور جمعیت اکثریت اخلاقی را به اجرا درآورد و جورج بوش پسر هم‌مجال فراوانی برای فعالیت این جمعیت در دوران حکومت خود داد (هال، ۱۳۸۳، ۱۹۳). در تحلیل نهایی، مسیحیت بنیادگرای آمریکایی معتقد است که سیاست واقعی، سیاستی است که تابع ارزش‌های اخلاقی مسیحیت باشد و این سیاست تنها با حکومت جهانی حضرت مسیح به مورد اجرا گذاشته خواهد شد. با ظهور مسیح و تشکیل حکومت توسط وی حکومت اخلاقی در سراسر زمین جاری می‌گردد و غایت اصلی سیاست، محقق خواهد شد.

تمایز بین خیر و شر کلید واژه دیگر اندیشه اشتراوس و همچنین بنیادگرایان مسیحی است که باعث مرزبندی شدید میان بنیادگرایان مسیحی و نیروهای مخالف آن‌ها شده و در نهایت مقوله جنگ و خونریزی را به همراه آورده است. اعتقاد به جنگ مقدس آرماگدون در نگاه بنیادگرایان و همچنین گسترش میلیتاریسم در آمریکا، پیامد چنین دیدگاهی است؛ میلیتاریسمی که حتی سیاست خارجی آمریکا به خصوص در خاورمیانه را به شدت تحت تأثیر خود قرار داده است.

بنابراین یکی دیگر از کلیدواژه‌های اندیشه اشتراوس که جهت تئوریزه کردن آموزه‌های بنیادگرایان مسیحی مورد استفاده قرار گرفت، تبعیت سیاست از اخلاق است. بنیادگرایان آمریکایی با استفاده از این مفهوم برای اقدامات خود از جمله حمایت از رژیم غاصب اسرائیل، مبارزه با کمونیسم و مقابله با واحدهای متخاصم، پشتوانه‌سازی اخلاقی کردند و سیاست خود را همواره متکی به اخلاق مسیحی دانستند. مجموعه این اندیشه‌ها بر پایه اعتقاد به حقیقتی مطلق بنا شده که آخرین کلیدواژه اندیشه اشتراوس در تحقیق پیش روست. در ادامه با استفاده از چارچوب ارائه شده، به بررسی شاخص‌های بنیادگرایی مسیحی خواهیم پرداخت.

۲- شاخص‌های بنیادگرایی مسیحی

شاخص‌های بنیادگرایی مسیحی را می‌توان به دو بخش عمومی و اختصاصی تقسیم کرد. شاخص‌های عمومی شامل مواردی است که در تمامی نمونه‌های بنیادگرایی مشاهده می‌شود اما شاخص‌های اختصاصی تنها متعلق به بنیادگرایی مسیحی است و دیگر انواع بنیادگرایی را شامل نمی‌شود. کیمبال در اثر وزین خود با نام «هنگامی که مذهب شوم می‌شود» ویژگی‌های عمومی جریان‌های بنیادگرا را برمی‌شمرد که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از: ۱- اعتقاد به آخرالزمان زودرس ۲- اعتقاد به جنگ مقدس ۳- ادعای کشف حقیقت مطلق (Kimball, 49- 199). وی معتقد است که این ویژگی‌ها را در تمامی انواع بنیادگرایی می‌توان یافت البته ممکن است در هر یک از انواع بنیادگرایی، ویژگی‌های فوق به نحو خاصی بروز و ظهور کند ولی شاکله اصلی تمامی آن‌ها یکسان است.

علاوه بر ویژگی‌های عمومی جنبش‌های بنیادگرا، که در بنیادگرایی مسیحی موجود است برخی شاخص‌های خاص نیز در این نوع از بنیادگرایی وجود دارد که در انواع دیگر موجود نیست. این ویژگی‌های خاص را به شرح ذیل می‌توان برشمرد: ۱- اعتقاد به بازگشت یهودیان به فلسطین و تشکیل حکومت توسط آن‌ها ۲- بازسازی معبد سلیمان توسط یهودیان ۳- تشکیل حکومت جهانی توسط حضرت عیسی به پایتختی اورشلیم ۴- هزاره باوری. ویژگی‌های

اختصاصی بنیادگرایی مسیحی را عمدتاً در چارچوب تفکر مسیحیت صهیونیست می‌توان یافت. اینک به بررسی تفصیلی هریک از شاخص‌های جریان بنیادگرایی مسیحی خواهیم پرداخت.

۲-۱- اعتقاد به آخرالزمان زودرس

همان‌طور که کیمبال تأکید می‌کند، اعتقاد به آخرالزمان زودرس از اصول لاینفک اعتقادی بنیادگرایان و از جمله بنیادگرایان مسیحی است. بر این اساس دنیا به پایان خود نزدیک شده است و مؤمنان باید خود را مهیای وقایعی کنند که در آخرالزمان به وقوع خواهد پیوست. بنیادگرایان مسیحی، آخرالزمان را همراه با ظهور حضرت مسیح و تشکیل حکومت جهانی توسط وی می‌دانند اما این ظهور، مقدماتی را نیاز دارد که از مهم‌ترین آن‌ها تشکیل حکومت یهودی در فلسطین، تخریب مسجد الاقصی و بازسازی مجدد معبد سلیمان و در نهایت جنگ مقدس آرماگدون است.

۲-۱-۱- تشکیل حکومت یهودی در فلسطین

اندیشه تشکیل حکومت یهودی در فلسطین جایگاه ویژه‌ای در میان بنیادگرایان مسیحی و به تبع آن صهیونیست‌های مسیحی دارد. بنیادگرایان مسیحی در پاسخ به مسئله آخرالزمان، آموزه‌هایی را ارائه کردند که مهم‌ترین آن‌ها تشکیل حکومت یهودی در فلسطین است. بر این اساس پایان تاریخ و ظهور حضرت مسیح منوط به تشکیل حکومت یهودی در فلسطین خواهد بود. لندزی که به عنوان پیامبر مکتب صهیونیسم مسیحی شناخته می‌شود در این‌باره معتقد بود که بسیاری از پیشگویی‌های کتاب مقدس که ظهور حضرت مسیح و تشکیل حکومت جهانی توسط وی نیز از جمله آنهاست، متوقف بر تشکیل حکومت یهودی در ارض موعود خواهد بود. به اعتقاد وی، بسیاری از وقایعی که در کتاب مقدس پیش‌بینی شده، با شروع یک دوره هفت ساله رخ خواهد داد و شروع این دوره هفت ساله نیز تشکیل دولت یهودی در فلسطین خواهد بود. بر این اساس تراژدی آخرالزمان تنها در پرتو دولت یهودی در فلسطین به وقوع خواهد پیوست (Lindsey, Op.Cit).

پول‌ولگن‌هوفر کشیش پروتستان آلمانی نیز با اشاره به موضوع بازگشت یهودیان به فلسطین و تشکیل حکومت توسط آنها، واگذاری ارض موعود به یهودیان را خواست الهی می‌داند و در این‌باره چنین می‌گوید:

یهودیان به محض ظهور دوباره مسیح به مسیحیت خواهند گروید، چرا که او را همچون یکی از خودشان می‌دانند و از لوازم این ظهور، بازگشت یهودیان به سرزمینی است که خداوند آن را از طریق ابراهیم، اسحاق و یعقوب به آنها اعطا کرده است (السماک، ۱۳۸۵، ۱۸۱).

براین اساس اندیشه تشکیل حکومت یهودی در فلسطین، جزء اصول لاینفک اعتقادی بنیادگرایان مسیحی درآمد. در اصل، آباء کلیسا وجود سرزمین موعود در روی زمین را منکر می‌شدند و آن را فقط متعلق به عالم ملکوت می‌دانستند. آگوستین قدیس در این باره معتقد بود که اولاً آنچه راجع به وجود کشور خدا در کتاب مقدس آمده است در آسمان قرار دارد نه در زمین و ثانیاً قدس و صهیون دو محل معین زمینی برای سکناى یهود نیست بلکه دو مکان آسمانی است که به روی تمام مؤمنان به خدا گشوده است (همان). اما بنیادگرایان مسیحی سرزمین موعود مسیحیان را از آسمان به زمین منتقل کرده و وجود حکومت یهودی در آن را مفروض خود قرار دادند و در ضمن آن را مقدمه ظهور حضرت مسیح دانستند. اعتقاد به حق بازگشت یهودیان به فلسطین، چنان در اعتقادات بنیادگرایان مسیحی ریشه دوانده است که گویی سعادت و صلاح آنان در گرو دفاع از چنین حقی است. راجر جیسون سناتور آمریکایی در این باره می‌گوید:

آمریکا به این خاطر با برکت است که ما یهودیان پناهنده به کشورمان را پذیرفتیم و به آنان احترام می‌گذاریم و از اسرائیل دفاع می‌کنیم؛ زیرا ما به حق اسرائیل در فلسطین اعتراف می‌کنیم (عمروسلمان، ۱۳۸۵، ۱۵۵).

اعتقادات آخرالزمانی بنیادگرایان مسیحی و نقش محوری که این جنبش به یهودیان در آخرالزمان می‌دهد، به قدری رادیکال است که بسیاری از یهودیان را نیز برآشفته است. گرشوم گورنبرگ روزنامه نگار اسرائیلی در تحلیلی راجع به این نوع از رادیکالیسم در بنیادگرایی مسیحی، ادعا می‌کند که ذات جنبش بنیادگرایی مسیحی و به تبع آن صهیونیسم مسیحی، غیر پراگماتیک است. به اعتقاد وی صهیونیسم واقعی به دنبال ایجاد یک زندگی نرمال در دنیای امروز است ولی صهیونیسم مسیحی با رویکردی رادیکال به دنبال حوادث آخرالزمانی است و یهودیان را تنها بازیگرانی در تراژدی آخرالزمانی مسیحیت می‌داند (Robert O. Smith, 8). در تحلیل نهایی چنین باید گفت که مسیحیان صهیونیست و بنیادگرا ضمن تأکید بر فرارسیدن آخرالزمان، مقدماتی را برای آن متصور می‌شوند که مهم‌ترین آنها بازگشت یهودیان به ارض موعود، یعنی همان اندیشه زابیده تفکر صهیونیسم، است. بنابراین مسیحیان صهیونیست و بنیادگرا بیش و پیش از صهیونیست‌های یهودی بر بازگشت یهودیان به فلسطین تأکید کردند و در واقع تفکر صهیونیسم مسیحی، باعث و بانی تشکیل حکومت یهودی در فلسطین شد.

۲-۱-۲- بازسازی معبد سلیمان

بنیادگرایان مسیحی معتقد به نزدیک شدن آخرالزمان هستند و برای این واقعه زمینه‌هایی را لازم می‌دانند که از جمله آنها تخریب مسجدالاقصی و قبةالصخره و ساخت معبد جدید سلیمان بر روی آنهاست. بنیادگرایان مسیحی معتقدند که حضرت عیسی تنها زمانی ظهور خواهد کرد

که مسجدالاقصی و قبه‌الصخره تخریب و به جای آن معبد سلیمان بازسازی شود و این معبد به عنوان پایتخت حکومتی عیسی مسیح در نظر گرفته شود.

صهیونیست‌ها بر مبنای اسطوره دیاسپور معتقدند که در سال ۷۰ میلادی، رومی‌ها معبد سلیمان را به آتش کشیدند و یهودیان را از بیت المقدس و ایالت یهودیه بیرون راندند و بر این مبنای دوران طولانی آغاز شد که آن را دیاسپورا یا دوران تبعید و آوارگی و پراکندگی می‌نامند (احمدوند، ۳۲). افسانه دیاسپورا که از نظر یهودیان سرآغاز دوره‌ای از آوارگی و بی‌خانمانی است، نوعی نوستالژی دائمی بازگشت به سرزمین فلسطین و بازسازی معبد سلیمان را در دل یهودیان زنده نگه داشت (همان، ۳۴).

مسیحیت بنیادگرای آمریکایی که هم‌اینک کاملاً یهودی شده بود ضمن پذیرش افسانه دیاسپورا، آن را جزء اصول اعتقادی خود قرار داد و نقش کاملاً برجسته‌ای برای آن در وقایع آخرالزمانی در نظر گرفت تا جایی که آمدن دوباره عیسی مسیح منوط به بازگشت یهودیان به سرزمین فلسطین و همچنین بازسازی دوباره معبد سلیمان دانسته شد. به اعتقاد مسیحیان صهیونیست و بنیادگرا، بازسازی معبد، پیش‌گویی‌های کتاب مقدس و آمدن آن را تضمین می‌کند (سایزر، ۱۳۸۵، ۲۳۷).

بنیادگرایان مسیحی، تسلط غیر یهودیان و به خصوص مسلمانان بر بیت المقدس را تسلط شیاطین بر این مکان مقدس می‌دانند و معتقدند تا زمانی که این امر ادامه داشته باشد عیسی مسیح ظهور نخواهد کرد. بنابراین ابتدا باید اشراف غیر یهودیان بر بیت‌المقدس پایان یابد. وان درهون یکی از مسیحیان صهیونیست برجسته در این رابطه می‌گوید:

شیطان که می‌داند همواره باید اموری را که خدا جدی می‌گیرد، جدی بگیرد، هزاران سال کنترل کوه معبد را در اختیار داشت تا این‌که در جنگ شش روزه ۱۹۶۷ کم و بیش از قدرت ساقط شد. در نتیجه نگرش نادرست و لو بلندنظرانه اسرائیلی‌های پیروز، اسلام امکان آن را یافت که بر کسانی که در کوه معبد عبادت می‌کنند، تسلط داشته باشد ... شیطان در حال تحکیم موضع خود در تپه مقدس خداست (سایزر، ۱۳۸۶، ۴۴).

سالومون که یکی از بزرگان جنبش بنیادگرایی مسیحی است در کنگره صهیونیست‌های مسیحی در سال ۱۹۹۸ درباره وجود پلیدی در بیت المقدس و مسجدالاقصی و لزوم پاکسازی آن می‌گوید:

رسالت آزاد سازی کوه معبد و پاکسازی، تکرار می‌کنم پاکسازی پلیدی از حرم شریف بر نسل کنونی است ... قوم یهود در دروازه‌های منتهی به کوه معبد توقف نخواهد داشت ... ما پرچم اسرائیل را بر فراز کوه معبد به اهتزاز در خواهیم آورد و دیگر قبه‌الصخره و مساجدش در آن وجود نخواهند داشت بلکه تنها پرچم

اسرائیل و معبدها در آن خواهد بود (همان، ۴۳۹).

پروژه تخریب مسجدالاقصی و قبه‌الصخره و آرزوی ساخت هیکل سلیمان بر روی آن، به صورت جدی توسط صهیونیست‌های یهودی و مسیحی دنبال می‌شود. در تاریخ ۲۱ آگوست ۱۹۶۹ بخش‌هایی از مسجدالاقصی توسط برخی از صهیونیست‌های افراطی به آتش کشیده شد که این واقعه درست در راستای پروژه فوق بود (السماک و دیگران، ۱۳۸۳، ۵-۴). همچنین بیش از نیم قرن است که پروژه اکتشافات بقایای معبد سلیمان در طبقه زیرین مسجدالاقصی در حال انجام است و تونل‌های بسیاری در زیر مسجدالاقصی کنده شده و پی آن را به طور کامل سست کرده است تا در اولین زلزله خفیفی که در اورشلیم رخ میدهد، مسجدالاقصی فرو بریزد (شفیعی سروستانی، ۱۳۸۵، ۲۵۰).

مسیحیان صهیونیست و بنیادگرا به خوبی می‌دانند که تخریب قبله اول مسلمین باعث تحریک احساسات مذهبی آنان و در نتیجه بروز یک جنگ خونین و گسترده خواهد شد اما نکته حائز اهمیت این است که به عقیده آنها چنین جنگی باید درگیرد تا مسیح ظهور کند. بنابراین تخریب مسجدالاقصی و قبه‌الصخره علاوه بر مهیا کردن شرایط جهت ساخت معبد سلیمان، زمینه را برای بروز نبرد بزرگ آخرالزمان فراهم می‌کند و این امر نه تنها غیراخلاقی نبوده بلکه کاملاً اخلاقی و منطبق با آموزه‌های دینی بنیادگرایان مسیحی است. اوین یکی از مبلغان انجیلی و بزرگان صهیونیسم مسیحی در پاسخ به این سؤال که ممکن است تخریب مسجدالاقصی موجب خشم مسلمانان و برپایی جنگ جهانی سوم شود چنین گفت:

بله درست است، این موضوع ممکن است به جنگ جهانی سوم بیانجامد ...
ما به آخرالزمان نزدیک می‌شویم. یهودیان ارتدوکس مسجد را بمب‌گذاری خواهند کرد و این خشم جهان اسلام را بر خواهد انگیخت و جنگ مذهبی با اسرائیل آغاز خواهد شد که باعث می‌شود نیروهای مسیح وارد عمل شوند (مال سل، ۱۳۸۵، ۹۶).

اظهارات اوین به خوبی تحلیل گرشوم گورنبرگ روزنامه‌نگار اسرائیلی را تأیید می‌کند که معتقد است یهودیان در تئولوژی مسیحیان صهیونیست، تنها بازیگرانی در تراژدی آخرالزمانی مسیحیت هستند.

در کنار ساخت معبد سلیمان، مسیحیان صهیونیست معتقدند که معبد ساخته شده باید پاک و مطهر شود تا آمادگی لازم را جهت میزبانی از حضرت مسیح داشته باشد، و این تطهیر هم به وسیله خاکستر گوساله سرخ رنگی انجام می‌شود که پس از تخریب هیکل سلیمان در سال ۷۰ میلادی مفقود گشت؛ آنان معتقدند که پس از مفقود شدن این خاکستر، ناپاک شدند.

بر اساس این اعتقادات ساخت معبد سلیمان در اورشلیم مقدماتی می‌خواهد که مهم‌ترین آنها قربانی کردن گوساله سرخ رنگی است که قبل از ساخت معبد و برای تطهیر آن باید انجام شود. این گوساله باید سرخ موی، ماده، باکره و بدون هیچ عیب و نقصی بوده و در هنگام قربانی گوساله باید سه ساله باشد. این گوساله پس از سوزانده شدن در کوه زیتون، جهت استفاده در امر تطهیر به کار می‌رود (کاویانی، ۱۳۸۳، ۳۳).

در طی چندین دهه اخیر صهیونیست‌ها در نقاط مختلف جهان با استفاده از دانش ژنتیک اقدام به اصلاح نژادی گاو برای تولید گوساله سرخ موی کرده‌اند. گزارش‌های متعددی از سوئد، سوئیس، نگزاس، می‌سی‌سی‌پی و رژیم اشغالگر قدس در این زمینه منتشر شده است. با تلاش صهیونیست‌ها این گوساله در سال ۱۹۹۷ تولید شد (همان). یهودیان و مسیحیان صهیونیست، تولید این گوساله را از نشانه‌های ظهور می‌دانند. ریچارد لندز استاد تاریخ دانشگاه بوستن راجع به این مسئله چنین می‌گوید:

به دنیا آمدن این گوساله درست همان چیزی است که مردم انتظار آن را می‌کشیدند. ما می‌توانیم جنگ آخرالزمان را به راه بیاندازیم. اگر خاخم‌های متعصب ارتدوکس یهودی، مشخصات این گوساله را تأیید کنند، تمام یهودیان اسرائیل آن را به فال نیک می‌گیرند و نشانه‌ای از آغاز عصر جدید می‌شمارند. به هر حال اگر این گوساله قربانی شود، مسلمین آماده جهاد می‌شوند، پس بهتر است به جنگ بیانداشیم. به طور حتم پیدا شدن این گوساله ماشه انفجار مسجدالاقصی است (همان، ص ۳۴).

مجموع ملاحظات فوق به خوبی نشان می‌دهد که مسیحیان بنیادگرا به همراهی یهودیان در صدد تخریب مسجدالاقصی و قبة الصخره و ساخت معبد سلیمان به جای آن و همچنین تطهیر معبد سلیمان به وسیله خاکستر گوساله سرخ موی جهت زمینه‌سازی ظهور حضرت مسیح هستند. مجموعه اقداماتی که به گفته خود آنها با واکنش مسلمین منجر به وقوع جنگ آرماگدون خواهد شد.

۳-۱-۲- جنگ مقدس آرماگدون

درگیری و نزاع خونین با پشتوانه‌های مذهبی و دینی و تحت عنوان جنگ مقدس، چنانچه کیمبال بیان می‌کند جزء اصول لاینفک اعتقادی تمامی نمونه‌های بنیادگرایی است. کیمبال توضیح می‌دهد که از نگاه بنیادگرایان جنگ و خونریزی در دوران آخرالزمان اجتناب‌ناپذیر است و از این طریق خشونت به رهاورد اصلی این جریان‌ات تبدیل می‌شود. جنگ مقدس در ادبیات بنیادگرایی مسیحی با عنوان آرماگدون شناخته می‌شود (Kimbal, 166-89).

آرماگدون از دو کلمه یونانی هار و مجدو تشکیل شده که هار به معنای کوه و مجدو به معنای سرزمین حاصلخیز است. آرماگدون از لحاظ جغرافیایی نام منطقه‌ای باستانی در

نزدیکی بیت‌المقدس است که در قدیم شهری استراتژیک و طبیعتاً پرنزاع محسوب می‌شده ولی هم‌اینک به جز خرابه‌ای از آن بر جای نمانده است.

این واژه در معنای اصطلاحی به نبرد نهایی حق و باطل در آخرالزمان تعبیر شده است. تنها یک بار در انجیل ذکر شده است و در توضیح آن گفته شده که آرماگدون جنگی است در آخرالزمان که تمامی دولت‌هایی که بر علیه یهود متحده شده‌اند را در بر می‌گیرد (کتاب مقدس، یوحنا، ۶/۱۶).

بنیادگرایان مسیحی با استناد به سخن ذیل از حزقیال نبی، آرماگدون را با نابودی زمین برابر می‌دانند؛

در آخرالزمان باران‌های سیل آسا و تگرگ سخت آتش و گوگرد، تکان‌های سختی در زمین پدید خواهند آورد؛ کوه‌ها سرنگون خواهند شد و صخره‌ها خواهد افتاد و جمیع حصارهای زمین منهدم خواهد گردید (کتاب مقدس، حزقیال، ۴/۶)؛

ریگان رئیس جمهور پیشین آمریکا این معنی را این گونه بیان می‌کند:

«این نبی خشمگین عهد قدیم، حزقیال است که بهتر از هر کسی قتل عامی که عصر ما را به ویرانی خواهد کشید پیش‌گویی کرده (فهم دانش، ۱۳۸۵، ۱۷۴).

بنیادگرایان مسیحی در توضیح واقعه آرماگدون می‌گویند به زودی لشگری از دشمنان مسیح که بدنه اصلی آن را میلیون‌ها نظامی تشکیل داده‌اند از عراق حرکت می‌کنند و پس از گذشت از رود فرات که در آن زمان خشکیده است، به سوی قدس رهسپار خواهند شد اما در ناحیه آرماگدون نیروهای طرفدار مسیح راه لشگر ضد مسیح را سد خواهند کرد و درگیری خونین و نهایی در این منطقه شکل خواهد گرفت. از نگاه بنیادگرایان مسیحی نبرد نهایی نبردی هسته‌ای است.

در این هنگام مسیح برای بار دوم از جایگاه خود در آسمان به زمین فرود می‌آید و پس از نبرد با نیروهای ضد مسیح، پیروز خواهد شد و آنگاه است که صلح واقعی و جهانی محقق خواهد شد. مسیح به پایتختی بیت‌المقدس و از مرکز فرماندهی خود در معبد سلیمان (که از پیش توسط طرفداران مسیح بر روی خرابه‌های مسجدالاقصی ساخته شده است) صلح را در سراسر جهان محقق خواهد کرد (ر. ک. هال سل، ۱۳۷۷).

نکته قابل توجه در مورد واقعه آرماگدون آن است که بنیادگرایان مسیحی سعی وافری در تطبیق وقایع آخرالزمان و جنگ مقدس آرماگدون با حوادث دنیای معاصر دارند به گونه‌ای که حوادثی چون کمونیست شدن لیبی، لشگرکشی آمریکا به افغانستان و عراق، دستیابی ایران به فناوری هسته‌ای و ... به عنوان حوادث آخرالزمانی تلقی می‌شود و جنگ مقدس آرماگدون زودرس و اجتناب‌ناپذیر دانسته می‌شود.

پت رابرتسون کاندیدای ریاست جمهوری جمهوری خواهان در سال ۱۹۸۸، که یکی از سران مکتب صهیونیسم مسیحی و از بنیادگرایان برجسته آمریکا است با چنین رویکردی به مسایل جاری می‌نگرد. وی در این راستا می‌گوید:

همه شرایط این رویداد (نبرد آرماگدون) حالا دارد عملی می‌شود و در هر لحظه ممکن است روی بدهد تا کلام حزقیال نبی تحقق پذیرد. تحقق آن دارد آماده می‌شود، ایالات متحده بر آن است که این آیه حزقیال عملی شود ... ما از حزقیال حمایت می‌کنیم (همان، ۲۱).

رابرتسون در نبرد سال ۱۸۸۲ رژیم غاصب اسرائیل علیه لبنان با یونیفرم نظامی شرکت داشت و درباره این جنگ بیان کرد که اسرائیل با آغاز این جنگ علیه همسایگان خویش، مشیت الهی را محقق مینماید (هال سل، ۱۲۵-۱۲۴). مشیتی که از نظر بنیادگرایانی چون وی همان آغاز جنگ مقدس آرماگدون است. بدین‌وسیله زمینه ظهور حضرت مسیح فراهم و پروژه آخرالزمان تکمیل می‌شود.

تراژدی آرماگدون تأثیر عمیقی در نگرش و بینش مردم آمریکا نسبت به دنیای پیرامون خود دارد. بنیادگرایان مسیحی چنان تبلیغات گسترده‌ای پیرامون این واقعه به راه انداختند که علاوه بر توده‌ها، نخبگان جامعه آمریکا نیز اصل وقوع این حادثه را پذیرفته و کما بیش تلاش‌هایی در جهت زمینه‌سازی آن انجام داده‌اند. البته این که نخبگان و دولتمردان آمریکایی به واقع، آرماگدون را پذیرفته‌اند یا این که از آن در جهت پیشبرد مقاصد خود بهره می‌برند، جای بسی تأمل است اما به وضوح روشن است که واقعه آرماگدون آن‌چنان در سطح جامعه آمریکا مورد قبول است که دولتمردانی چون ریگان، سعی در تطبیق سیاست‌گذاری‌های خود با این واقعه دارند.

سخنان ریگان پیرامون واقعه آرماگدون و تطبیق آن با وقایع زمانه خود، حسن ختام این بخش خواهد بود:

آیا به اهمیت این مطلب پی برده‌اید؟ لیبی هم اکنون کمونیست شده و این نشانه آن است که زمان آرماگدون نزدیک است. تحقق این پیشگویی‌ها که اتیوپی یکی از کشورهای تبه‌کاری خواهد بود که بر علیه اسرائیل اقدام می‌کند، اجتناب‌ناپذیر است... برای اولین بار تاکنون همه چیز برای نبرد آرماگدون و رجعت دوم عیسی آماده است... حزقیال به ما می‌گوید که یا جوج، ملتی که همه دیگر قدرت‌های تاریکی را بر علیه اسرائیل رهبری خواهد کرد، از شمال پدیدار خواهد شد. عالمان کتاب مقدس برای نسل‌ها گفته‌اند که یا جوج قانداً باید روسیه باشد... اکنون آن روسیه کمونیست و ملحد شده است. اینک آن روسیه در مقابل خدا ایستاده است. اکنون نشانه‌های یا جوج کاملاً بر روسیه منطبق است (سایزر، ۱۶۱).

۴-۱-۲- ظهور مسیح و تشکیل حکومت جهانی

اعتقاد به ظهور مجدد حضرت مسیح و تشکیل حکومت جهانی توسط وی در زمره اعتقادات خاص بنیادگرایی مسیحی است. در حقیقت از دیدگاه بنیادگرایان مسیحی ظهور حضرت مسیح، مرحله پایانی رویدادهای آخرالزمان است و با حضور وی دنیا به آخر رسیده و از آن پس صلح حقیقی تمامی جهان را فرا خواهد گرفت. بر این اساس تأمین صلح پایدار تنها در آخرالزمان و با ظهور حضرت مسیح میسر خواهد بود و تلاش در جهت تحقق آن پیش از آخرالزمان، تلاشی بیهوده است.

به اعتقاد مسیحیان، عیسی مسیح در مقطعی از حیاتش شیفته آموزش‌های موعظه‌گری به نام یوحنا شد. نخستین بار عیسی او را مشغول موعظه در کنار رود اردن دید. یوحنا در حال وعظ درباره پیام دیرینه انبیاء و تأکید بر نابودی قریب‌الوقوع دنیای گناه‌آلود موجود و پدید آمدن پادشاهی خداوند در یک دنیای تازه بود. تعالیم یوحنا پیرامون فرارسیدن آخرالزمان و ایجاد پادشاهی خداوند، تأثیرات عمیقی بر عیسی گذاشت به گونه‌ای که تعالیم فوق تبدیل به یکی از اعتقادات اساسی وی و پیروانش شد (ویلسون، ۱۳۸۱، ۲۸).

هنگامی که عیسی همراه تعدادی از حواریون خود به سمت اورشلیم، مقر یهودیان حرکت می‌کرد، در میان راه پیش‌گویی‌هایی را به همراهان خود گفت که از جمله آنها بازداشت و اعدام وی توسط یهودیان بود اما او در ادامه به حواریون بشارت داد که پس از مرگش، دوباره بر خواهد خاست و حکومت خود را تشکیل خواهد داد (کارپنتر، ۱۳۷۴، ۱۷).

تأکید بر بازگشت مسیح در تعالیم پیروانی چون یوحنا نیز کاملاً انعکاس یافت به گونه‌ای که وی بازگشت عیسی را امری محتوم و لا یتغیر دانسته و تنها مؤمنان به این رجعت را سعادت‌مند می‌دانست. یوحنا پس از این که ماجرای مکاشفه خود را در جزیره متروک شرح و بسط می‌دهد و پیشگویی‌های خود را (که به گفته خودش فرشته‌ای بر او خوانده است) پیرامون دوران آخرالزمان بیان می‌کند، در پایان تأکید می‌کند که عیسی خواهد آمد، او در این باره می‌گوید:

این سخنان راست و قابل اعتماد است. من به زودی می‌آیم. خدایی که به سخن‌گویانش آنچه را می‌بایست اتفاق بیافتد قبلاً می‌گوید، فرشته خود را فرستاده است تا به شما بگوید که عیسی مسیح به زودی می‌آید! خوشا به حال کسانی که آنچه را که در این کتاب پیشگویی شده باور می‌کنند (کتاب

مقدس، یوحنا، ۷/۲۲-۶).

واژه‌هایی چون حکومت و سلطنت الهی، سلطنت آسمان‌ها و ملکوت الهی به‌طور مکرر در اناجیل به چشم می‌خورد به گونه‌ای که واقعیت حکومت نهایی خداوند (سلطنت یا ملکوت الهی) تبدیل به مهم‌ترین اعتقاد مسیحیان شده است. بر این اساس عموم مسیحیان بر این

باورند که در آینده روزی فرا خواهد رسید که حکومت اخلاقی خداوند بر سرتاسر زمین جاری شده و این گونه حکومت جهانی خداوند ایجاد می‌گردد (کارگر، ۱۳۸۳، ۱۰۰).

عموم مسیحیان به این که روزی حکومت خداوندی به طور کامل برقرار خواهد شد، اعتقاد دارند منتهی برخی تصور می‌کنند که این سلطنت الهی بر روی زمین تشکیل خواهد گردید و برخی دیگر آن را فرا تاریخی و متعلق به ملکوت می‌دانند. به جز اختلاف در مورد مکان تشکیل حکومت خداوند، اختلاف دیگر مربوط به دخالت انسان در تشکیل چنین حکومتی است. عده‌ای از مسیحیان تشکیل حکومت خداوندی را یک آرمان بزرگ اجتماعی می‌دانند که با کوشش انسان‌ها و البته کمک خداوند در این جهان و در زمانی نزدیک به وقوع خواهد پیوست، اما در نزد گروه دوم سلطنت الهی از طریق دخالت مستقیم و ناگهانی خداوند در تاریخ بشری و پایان دادن به زمان، تحقق خواهد پذیرفت (جوویور، ۱۳۸۱، ۲۷۳-۲۷۲).

تقسیم‌بندی مسیحیان به بنیادگرا و غیر بنیادگرا، بی‌ارتباط به تقسیم بندی فوق نیست. به بیان دیگر مسیحیان بنیادگرا معتقد به ایجاد سلطنت الهی در همین جهان و در همین زمان و همچنین تحت توجهات و کوشش‌های انسان‌های مؤمن هستند. در صورتی که مسیحیان غیربنیادگرا، حکومت الهی را مربوط به عالم ملکوت می‌دانند و آن را فرا تاریخی و تابعی از خواست خداوند می‌شمرند.

اعتقاد به همین جهانی و همین زمانی بودن حکومت الهی مسیح توسط بنیادگرایان مسیحی چنان گسترده شد و شدت یافت که برخی از گروه‌های بنیادگرا اقدام به تعیین زمان، جهت ظهور مسیح کردند. از جمله این گروه‌ها ادونتیس‌ها بودند. نهضت ادونتیزم با پیش‌گویی‌های ویلیام میلر دربارهٔ پایان جهان آغاز شد. وی در کتاب‌های دانیال و مکاشفه یوحنا تأمل کرده و راهی برای پایان جهان ابداع نمود. او در سال ۱۸۳۱ موعظه‌ای دربارهٔ رجعت مسیح ایراد کرد و بیان داشت که باید در سال ۱۸۴۳ منتظر رجعت بود. اما زمان موعود فرا رسید و خبری از رجعت مسیح نشد؛ بنابراین او یک پیش‌بینی دیگر کرد که آن هم به وقوع نپیوست و این‌گونه مردم از گرد او متفرق شدند؛ اما عده‌ای همچنان باقی ماندند و گروه‌های ادونتیس‌ت انشعابی را تشکیل دادند.

این گروه‌های باقی مانده که به رهبری الن گولدوايت ادامه حیات دادند، مانند یهودیان، روز شنبه را برای عبادت مسیحیان مناسب می‌دانند. آنان کتاب مقدس (عهد قدیم و جدید) را یگانه اصل معتبر ایمان دانسته و آن را تحت‌اللفظی، تفسیر می‌کنند. پیروان این گروه به طور جدی از بسیاری از قوانین رژیم غذایی عهد قدیم (یهودیان) تبعیت می‌کنند و منتظر رجعت مسیحند اما برای تعیین تاریخ دقیق آن تلاش نمی‌کنند. ادونتیس‌ت‌ها را باید مسیحیان بنیادگرایی دانست که به شدت یهودی شده و در ضمن، منتظر رجعت دوبارهٔ مسیح در زمان کنونی‌اند (همان، ۲۷۳).

گروه دیگری از مسیحیان بنیادگرا که منتظر ظهور حضرت مسیح در زمانی نزدیک و در همین دنیا هستند، تقدیرگرایان نامیده می‌شوند. تعلیمات این گروه تابعی از تفسیر کتاب مقدس است که همهٔ زمان‌ها را از زمان خلقت به بعد، به مقاطعی تقسیم می‌کند و هر مقطع را بخش واحدی می‌داند. بر اساس این تقسیم‌بندی پنج مقطع نخستین، به دوره‌هایی در عهد قدیم باز می‌گردد و مقطع ششم، زمان کلیسای مسیحی و مقطع هفتم، زمان آمدن ملکوت است. بر اساس اعتقادات این گروه هم اکنون مسیحیان در مقطع ششم و به یک معنا در لبه و کناره ملکوت به سر می‌برند و باید منتظر بازگشت قریب‌الوقوع مسیح باشند. راهنمای آنان در این تفسیر مرجع اسکوفیلد کتاب مقدس ویراسته سایرس آی اسکوفیلد است (همان، ۲۷۵).

آخرین گروه از مسیحیان بنیادگرای معتقد به رجعت این زمانی و این مکانی مسیح - که اینک بدان پرداخته می‌شود - نهضت تقدس و نتیجه مستقیم آن یعنی نهضت پنجاهه‌گر است. نهضت تقدس بر بازگشت به تقدس و تطهیر کامل تأکید دارد. کلیساهای تقدس بطور معمول همان نهضت‌های مردمی هستند که انجیلی و بنیادگرایی و طرفدار چهار اصل ثابت انجیل می‌باشند: ۱- عیسی منجی است ۲- تقدس بخش است ۳- شفا دهنده است ۴- خداوندی است که خواهد آمد.

نهضت پنجاهه که نتیجهٔ مستقیم نهضت تقدس است به تطهیر کامل اما تدریجی معتقد است. اینان که تمایلات مقطع باورانه قوی دارند، معتقد به رجعت قریب‌الوقوع مسیح در همین دنیا هستند (همان، ۲۸۷-۲۸۵).

اعتقاد به بازگشت قریب‌الوقوع مسیح و همچنین اعتقاد به مقدمات این بازگشت، از جمله تشکیل حکومت یهودی در فلسطین، بازسازی معبد سلیمان و جنگ مقدس آرماگدون عدهٔ زیادی از مسیحیان را بنیادگرا و صهیونیست کرده، به گونه‌ای که شاخصه‌های گروه‌های بنیادگرا و صهیونیست بر آنها تحمیل می‌شود. شاخص‌هایی که به گفته کیمبال، مذهب (مسیحیت) را از مسیر اصلی خود منحرف کرده و به پدیده‌ای شوم تبدیل کرده است.

۲-۲- ادعای کشف حقیقت مطلق

یکی از شاخص‌های عمومی تمامی شاخه‌های بنیادگرایی (به اعتقاد کیمبال) ادعای کشف حقیقت مطلق است. به بیان کیمبال این ویژگی باعث انحراف مذهب از مسیر اصلی خود شده و در نهایت سبب می‌شود که مذهب، خود را به عنوان پدیده‌ای شوم نشان دهد. وی در این باره چنین می‌نویسد:

بنیادگرایان اغلب «ادعاهای حقیقت مطلق» خویش را بر نوعی از منطق بنا می‌نهند که بسیار ضعیف است و تاب بررسی دقیق را نمی‌آورد ... وقتی که نوعی فهم خاص از متن به شدت نهادینه می‌شود و بی چون و چرا

حقیقتی مطلق تلقی می‌شود، انسان‌هایی که دارای حسن نیت هستند خود را به عزلت و انزوا می‌رانند و به حالت تدافعی و یا حتی تهاجمی درمی‌آیند... این‌گونه ادعاها که ماهیت و قابلیت‌های مخرب دارند مردم را به شناخت خدا و سوءاستفاده از متون مقدس سوق می‌دهند و تمامی آنها را به عنوان حقیقت مطلق عرضه می‌کنند (Kimball, 67).

در گفته‌های کیمبال پیرامون بنیادگرایی، دو نکته قابل تامل است: اول این‌که بنیادگرایی به نوعی فهم خاص از متن که به شدت نهادینه شده است، تکیه دارد و دوم آن‌که بنیادگرایان به سوء استفاده از متون مقدس می‌پردازند. برداشت خاص و به شدت نهادینه از متن و همچنین سوء استفاده از آن باعث می‌شود که مؤمنین به این اصول (بنیادگرایان)، خود را بی‌نیاز از دیگر حقایق دانسته و حقیقت را تنها در دست‌ان خود ببینند و در ضمن متن را بر اساس خواسته‌های خود تفسیر کرده و یگانه حقیقت مطلق را برداشت خود از متن بدانند. ریگان با چنین رویکردی از خدا می‌خواست به وی توفیق دهد که کلید شلیک موشک هسته‌ای را فشار دهد تا آرماگدون آغاز شود. وی بیان می‌کرد که با مطالعه کتب عهد قدیم و نشانه‌هایی که در آنها نبرد آرماگدون ذکر شده است از خود می‌پرسم ممکن است که نسل ما شاهد وقوع این نبرد باشد؟ و در ادامه با اطمینان کامل می‌گفت که باور کنید این پیش‌گویی‌ها به تأکید، منطبق بر دوره‌ای است که ما در کانون آن به سر می‌بریم (شفیعی سروستانی، اسماعیل، ۱۳۸۵، ۹).

ریگان در ابتدا با استناد به آیات کتاب مقدس چنین وانمود کرد که به تمام حقایق آن دست یافته است و سپس با سوء استفاده از متن کتاب مقدس، دشمنان خود (کشورهای کمونیست) را مصداق شیطان دانسته و در آخر، نتیجه گرفت که شیاطینی که در کتاب مقدس از آنها نام برده شده و بر علیه مسیح به مبارزه بر می‌خیزند، همین کشورهای کمونیست هستند.

احساس درونی کشف حقیقت نه فقط ریگان را در بر گرفته بود بلکه رئیس جمهوری چون جورج دبلیو بوش را نیز سرمست خود ساخته بود. وی در نطق خود در برابر کنگره در ماه ژانویه ۲۰۰۲ از اصطلاح «محور شیطانی» بارها استفاده کرد که نشان‌گر عمق توجیهات و استدلال‌های مذهبی برای پیشبرد اهداف آمریکا در صحنه سیاست خارجی بود (دهشبار، ۱۳۸۱، ۱۳۵).

او همچنین در سخنرانی اکتبر ۲۰۰۱ خود، ۱۲ بار از عبارت «من معتقدم» استفاده کرد که دو مورد از اشارات وی به منظور توجیه جنگ‌هایش به عنوان جنگ مقدس بود. اول با این عنوان که من معتقدم آمریکا فراخوانده شده تا رهبری آرمان آزادی در قرن جدید را بر عهده بگیرد و دومی با این مضمون که من معتقدم آزادی، هدیه آمریکا به جهان نیست بلکه هدیه پروردگار به همه مردان و زنان است (فیلیس، ۳۰۲).

گویی بوش کوچک با اتصال به وحی، حقایقی را پیرامون جهان استنباط کرده که اجتناب‌ناپذیر است و دیگران از رسیدن به آنها عاجزند. تکرار واژه من معتقدم به این معناست که حقایقی را در

دست دارم که مطلق بوده و نیاز چندانی به استدلال ندارد. همین که من معتقد باشم کافی و عین حقیقت است و دیگران نیز باید بپذیرند. زیرا این حقایق از طرف خدا و متکی به متون مقدس است. وی در یک سخنرانی که در سال ۲۰۰۴ در میان آمیج‌های کهنه‌پرست انجام گرفت، تأکید کرد که اطمینان دارد خداوند از زبان وی صحبت می‌کند و ادامه می‌دهد که بدون خدا نمی‌توانستم کار خود را انجام دهم (فیلیپس، ۲۰۰۴-۳۰۳).

لشگرکشی به افغانستان و عراق و کشته شدن هزاران نفر از نیروهای درگیر، تنها در پرتو چنین استنباط‌هایی تحقق پذیرفت. استنباط‌هایی که متکی بر تصور درک مطلق از حقیقت بوده و امکان خطا در آن راه ندارد. مهم در این مسیر، تحقق اراده الهی است که در ذهن شخص بنیادگرایی چون بوش نقش بسته است. تعداد کشته‌ها و هزینه‌هایی که در این مسیر انجام می‌شود در برابر خواست خدا به حساب نمی‌آید. و این به معنای انحراف مذهب از مسیر اصلی خویش است.

۳-۲- هزاره باوری

هزاره باوری یکی از ارکان اصلی آموزه‌های بنیادگرایی مسیحی است که با تفسیر ویژه، اختصاص به این نوع از بنیادگرایی هم دارد و در دیگر انواع بنیادگرایی مشاهده نمی‌شود البته هزاره باوری در نظام اعتقادی مسیحیان تنها به بنیادگرایان تعلق ندارد اما قرائت خاص از آن متعلق به بنیادگرایان مسیحی است که تئولوژی بنیادگرایان را قوام می‌بخشد.

هزاره باوری را باید زیر مجموعه مباحث معادشناسی دانست. خود معادشناسی به عنوان دکترین آخرین حوادث، تعریف شده است و به طور عمومی به مرگ افراد، داوری واپسین و بهشت و جهنم نیز اطلاق می‌شود. مبحث معادشناسی در مواردی چون مرگ، داوری واپسین و جاودانگی در طول تاریخ و در میان تمامی کلیساهای، به عنوان نقطه توافق پذیرفته شده است و اما تفاوت در تفسیر این باور و برداشت‌های متفاوت از آن است که باعث اختلاف در میان مسیحیان و در نهایت دسته‌بندی آنها بر اساس اختلاف برداشت‌ها شد (Gary North, 1990, 16-17).

هزاره باوری یک اعتقاد دینی است که در محافل مسیحی که اصالتی یهودی داشته‌اند، مجال ظهور یافته است. هزاره، نشأت گرفته از یک باور یهودی به نام المشیحیا است که بر ظهور مسیح تأکید دارد (گریگوری، ۷۵). جنبش هزاره به معنای حکومت یک هزار ساله است و اشاره به طول نمادین ملکوت خدا دارد که در کتاب مکاشفه عهد جدید از آن یاد شده است. هزاره باوران معمولاً هشدار می‌دهند که پایان جهان نزدیک است (کاکس، ۱۳۷۸، ۱۴۹).

هزاره گرایی را می‌توان به سه شاخه تقسیم کرد: پیشاهزاره گرایی، نفی هزاره گرایی و پساهزاره گرایی. پیشاهزاره گرایی بر این باور است که حکومت هزار ساله مسیح در پایان جهان بر روی زمین تشکیل خواهد شد، اما نفی هزاره گرایی معتقدند که هزار سال، بیشتر یک استعاره و به

معنای همیشگی است و بنابراین معنایی سمبلیک دارد. این گروه بر خلاف پیشاهزاره‌گرایان قلمرو خداوند را بطور کامل زمینی تصور نمی‌کنند بلکه آن را بیشتر آسمانی می‌پندارند. به این معنا که شهر زمینی و شهر آسمانی همیشه از یکدیگر جدا هستند. این ایده که متعلق به آگوستین قدیس بود، نقطه مقابل اعتقادات پیشاهزاره‌باوران است (North, 19).

شاخه سوم یا همان پساهزاره‌گرایی تلفیقی از شاخه‌های اول و دوم است. وجه مشترک این گروه با نفی‌هزاره‌باوری در این است که مسیح به صورت فیزیکی به زمین باز نمی‌گردد و اشتراک آنان با پیشاهزاره‌باوران نیز در این است که هر دو گروه معتقدند بسیاری از پیش‌گویی‌های عهد عتیق در روی زمین به وقوع می‌پیوندد. پساهزاره‌گراها معتقدند مباحثی که در انجیل آمده است نه صرف سمبلیک و غیرواقعیند و نه فقط واقعی و عینی؛ بلکه در مواردی سمبلیک و در مواردی عین واقعیند (Ibid, 20).

پساهزاره‌باوران خود به گروه‌های مختلفی تقسیم می‌شوند که مهمترین آنها تقدیرگرایان هستند. تقدیرگرایی همان‌طور که گفته شد یک مکتب تفسیری انجیل است که تاریخ مقدس را به دوره‌های مشخص تقسیم می‌کند و آن را تقدیر الهی می‌داند. تقدیرگرایان معتقدند که در این دوره‌های مشخص، برنامه‌های گوناگونی برای نجات بشر چیده شده است و طی مراحل گوناگون، بشر را به آخرالزمان می‌رساند و این گونه پایان جهان فرا می‌رسد (Prothero, 2007, 174).

تعالیم شاخه تقدیرگرایی جنبش پیشاهزاره‌گرایی را باید رکن اصلی عقاید بنیادگرایان مسیحی دانست. به تعبیر دیگر پیشاهزاره‌گرایی تقدیرگرایانه، خوراک فکری بنیادگرایان مسیحی را فراهم کرده است. بر مبنای تعالیم و آموزه‌های پیشاهزاره‌گرایان تقدیرگرا، پایان تقدیر و سرنوشت دنیای کنونی نزدیک است و به دنبال آن عروج مؤمنان به بهشت به وقوع می‌پیوندد. اما پیش از این عروج، هفت سال مصیبت و رنج در کمین مؤمنان است و در این زمان دجال (ضد مسیح) ظهور می‌کند و جنگ مقدس آرماگدون آغاز می‌شود. در این مقطع مسیح از ابرها به پایین می‌آید و دجال را شکست می‌دهد و دوره هزارساله‌ای همراه با صلح و عدالت به وجود می‌آید.

این بحث آخرت‌شناسی و یا همان تئولوژی آخرالزمان، اولین بار توسط تئولوژین انگلیسی، جان نلسون داربی، در قرن نوزدهم به وجود آمد. از جمله مهمترین کتاب‌هایی که با باورهای پیشاهزاره‌گرایی تقدیرگرایانه نوشته شده است، می‌توان به انجیل اسکوفیلد اشاره کرد که توسط اینجرسون اسکوفیلد و در اوایل قرن بیستم نگاشته شد و مرجع بسیاری از آثار بنیادگرایان مسیحی از جمله هال لیندزی شد.

پساهزاره‌باوران تقدیرگرا، با تفکری مقطع باورانه، عصر کنونی را زمان ما قبل آخر دانسته و بر این باورند که مقطع کنونی مقطعی است که در آن زمینه‌های ظهور مسیح و در نتیجه

فرارسیدن آخرالزمان ایجاد شده و دنیا به فرجام خود نزدیک است. وظیفه مؤمنان مسیحی در چنین مقطعی کمک به تحقق پیش‌گویی‌های کتاب مقدس است.

هر کس که خود را مؤمن مسیحی می‌داند باید در هر زمینه و به هر میزانی که می‌تواند به تحقق پیش‌گویی‌ها کمک کند. یکی از این پیش‌گویی‌ها بازگشت یهودیان به ارض موعود و همچنین جنگ مقدس آرماگدون است. چنین وقایعی است که زمینه‌های تشکیل حکومت هزار ساله مسیح را فراهم می‌کند. بنیادگرایی مسیحی از دل چنین عقایدی سر برآورد.

نتیجه

تحقیق پیش رو جهت پاسخ به پرسش چیستی شاخص‌های بنیادگرایی مسیحی انجام شد. پاسخ به این پرسش نیازمند یک چارچوب مفهومی بود که مفاهیم اندیشه‌های لئو اشتراوس جهت این منظور پذیرفته شد و برای تبیین موضوع اصلی مورد استفاده قرار گرفت. بدین منظور در ابتدا مفاهیمی از اندیشه اشتراوس چون مطلق‌گرایی، جهان‌گرایی، تمایز بین خیر و شر و تبعیت سیاست از اخلاق شرح داده شد و سپس بر پایه این مفاهیم، شاخص‌های بنیادگرایی مسیحی چون آخرالزمان زودرس، مطلق‌گرایی، تشکیل حکومت جهانی توسط حضرت مسیح، جنگ مقدس آرماگدون و هزاره‌باوری تشریح گردید و در پایان نتایج ذیل حاصل آمد:

بهره اول: بر اساس اعتقادات مسیحیان صهیونیست و بنیادگرای آمریکا، نبرد آرماگدون، نبردی هسته‌ای خواهد بود. بنابراین نیروهای دجال (ضد مسیح) نباید به سلاح‌های اتمی دسترسی پیدا کنند زیرا در این صورت نتیجه جنگ آرماگدون در هاله‌ای از ابهام فرو خواهد رفت. بر این اساس به غیر از کشورهای آمریکا، اسرائیل و حامیان آن‌ها، دیگر کشورها به خصوص کشورهای معارض اسرائیل چون ایران، نباید به سلاح هسته‌ای دسترسی پیدا کنند. برطبق این تحلیل بنیادگرایان مسیحی هرگز با مسئله هسته‌ای ایران کنار نخواهند آمد و به هر شکل ممکن درصد جلوگیری از هسته‌ای شدن ایران خواهند بود. از این رو چشم‌انداز مسئله هسته‌ای ایران به احتمال زیاد به سمت عمیق‌تر شدن اختلافات با غرب پیش خواهد رفت تا حل مسالمت آمیز آن.

بهره دوم: بنیادگرایی مسیحی با تأکید بر حمایت از صهیونیسم عملاً با کشورهای معارض صهیونیسم در تقابل قرار گرفته است؛ از طرفی تأکید ایران بر حمایت از فلسطین و به رسمیت نشناختن رژیم اشغالگر قدس به دشمنی میان بنیادگرایان مسیحی و جمهوری اسلامی ایران دامن زده است، از این رو با توجه به قدرت یافتن بنیادگرایان مسیحی در آمریکا و همچنین تأکید

ایران بر مواضع خود در قبال حمایت از فلسطین، آینده روشنی پیرامون روابط ایران و آمریکا متصور نیست و به احتمال فراوان روابط خصمانه دو کشور در آینده نیز پابرجا خواهد ماند.

فهرست منابع

- کتاب مقدس، حزقیال، ۴/۶
- کتاب مقدس، یوحنا، ۴/۱۶
- اشتراوس، لئو، **حقوق طبیعی و تاریخ**، ترجمه باقر پرهام، تهران: آگاه، ۱۳۷۳.
- اشتراوس، لئو، **فلسفه سیاسی چیست؟**، ترجمه فرهنگ رجایی، تهران: علمی- فرهنگی، ۱۳۷۳.
- اشتراوس، لئو و کراسپی، جوزف، **نقد نظریه دولت جدید**، ترجمه احمد تدین، تهران: کویر، ۱۳۷۳.
- افلاطون، **جمهور**، ترجمه فواد روحانی، چاپ پنجم، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸.
- بشیریه، حسین، **تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم؛ لیبرالیسم و محافظه‌کاری**، جلد دوم، تهران: نی، ۱۳۷۸.
- جو ویور، مری، **درآمدی بر مسیحیت**، ترجمه حسین قنبری، قم: ادیبان، ۱۳۸۱.
- دهشیار، حسین، **سیاست خارجی و استراتژی کلان ایالات متحده**، تهران: قومس، ۱۳۸۶.
- دهشیار، حسین، **سیاست خارجی آمریکا و هژمونی**، تهران: خط سوم، ۱۳۸۱.
- دهشیار، حسین، **نومحافظه کاران و سیاست خارجی آمریکا**، تهران: سرایی، ۱۳۸۴.
- سایزر، استیون، **صهیونیسم مسیحی**، ترجمه حمید بخشنده و قدسیه جوانمرد، قم: طه، ۱۳۸۶.
- شفیع‌ی سروسنانی، اسماعیل، **پیش‌گویی‌ها و آخرالزمان**، تهران: موعود، ۱۳۸۵.
- عنایت، حمید، **بنیاد فلسفه سیاسی در غرب**، تهران: زمستان، ۱۳۷۹.
- کارپنتز، همفری، **عیسی**، ترجمه حسن کامشاد، خرمشهر: طرح نو، ۱۳۷۴.
- کارگر، رحیم، **آینده جهان؛ دولت و سیاست در اندیشه مهدویت**، قم: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود عج، ۱۳۸۳.

- گوهری مقدم، ابوذر، **سیاست خارجی آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر**، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۶.
- کاکس، هاروی، **مسیحیت**، ترجمه عبدالرحیم سلیمانی اردستانی، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۷۸.
- لوران، اریک، **جنگ بوش‌ها**، ترجمه سوزان میرفندرسکی، تهران: نی، ۱۳۸۲.
- محمدی، منوچهر، **استراتژی نظامی آمریکا بعد از ۱۱ سپتامبر**، تهران: سروش ۱۳۸۲.
- ویلسون، بریان، **دین مسیح**، ترجمه حسن افشار، تهران: مرکز، ۱۳۸۱.
- هال سل، گریس، **تدارک جنگ بزرگ**، ترجمه خسرو اسدی، تهران: رسا، ۱۳۷۷.
- هال سل، گریس، **یدالله**، ترجمه قیس زعفرانی، تهران: هلال، ۱۳۸۵.
- هلال، رضا، **مسیحیت صهیونیست و بنیادگرایی آمریکا**، مترجم علی جنتی، قم: ادیان، ۱۳۸۳.
- احمدوند، شجاع، «اسرائیل و ایدئولوژی صهیونیسم سیاسی»، **مجله پژوهش حقوق و سیاست**، سال ششم، شماره ۱۲ (پاییز و زمستان ۸۳).
- السماک، محمد، «کلید فهم سیاست آمریکا»، ترجمه ابوذر یاسری، **پیش‌گویی‌ها و آخرالزمان**، تهران: موعود، ۱۳۸۵.
- السماک، محمد و دیگران، «تخریب بیت المقدس و واکنش مسلمین»، ترجمه قیس زعفرانی، **موعود**، سال هشتم، شماره ۴۶ (شهریور ۱۳۸۳).
- سایزر، استیون، «معبد جدید یهودی مسیحیان صهیونیست»، مترجم فاطمه شفیعی سروستانی، **پیش‌گویی‌ها و آخرالزمان**، تهران: موعود، ۱۳۸۵.
- سلمان، عمرو، «صهیونیسم مسیحی»، ترجمه عباس سید جمکرانی، **پیش‌گویی‌ها و آخرالزمان**، تهران: موعود، ۱۳۸۵.
- شفیعی سروستانی، محمد، «سومین معبد سلیمان»، **پیش‌گویی‌ها و آخرالزمان**، تهران: موعود، ۱۳۸۵.
- کاویانی، آرش، «سومین معبد»، **موعود**، سال هشتم، شماره ۴۶ (شهریور ۱۳۸۳).

- فهیم دانش، علی، «مسیحیان را بهتر بشناسیم»، پیشگویی‌ها و آخرالزمان، تهران: موعود، ۱۳۸۵.
- دهشیار، حسین، ماهیت امپراتوری آمریکا، همشهری، ۸۰/۲/۲۰.
- Kimball, Charles, **When Religion Becomes Evil**, New York: Harper Collines e-books, 2008.
- Lindsey, Hall, **The Late Great Planet Earth**, Michigan: Zoder van, 1970.
- **Literacy: What every American needs to know**, London: Harper Collins e-books , 2007.
- North, Gary, **Millenialism and Social Theory**, texas: Tyler, 1990.
- O.Smith, Robert, "Toward a Lutheran Responese to Christian Zionism", Continental Desk Direct for
- Prothero, Stephen, **Religious Literacy: What every American needs to know**, London: Harper Collins e-books , 2007.
- **Webster Unabridge Dictionary**, New York: lemout Houspie, 1998.

This document was created with Win2PDF available at <http://www.daneprairie.com>.
The unregistered version of Win2PDF is for evaluation or non-commercial use only.